

مجله دانشکده ادبیات

شماره ۴ سال پنجم

۱۳۴۷

تیرماه

قدیمترین نسخه شعر فارسی

این مقاله ترجمه متن سخنرانی آقای پروفیسور
و.ب. هینک استاد دانشگاه لندن است که در بیست و چهارمین
کنگره بین‌المللی خاورشناسان (مونیخ ۱۹۵۷) تحت عنوان
Die älteste persische Gedicht-Handschrift
ایراد کردند و اینک انتشار آنرا بخواهش نگارنده بمجله
دانشکده ادبیات واگذار نموده‌اند.

احسان بارشاطر

قدیمترین نسخه موجود فارسی، چنانکه پوشیده نیست، نسخه «کتاب الابیه
عن حقائق الادویه» متعلق به کتابخانه ملی وین است که آنرا اسدی طوسی شاعر در
سال ۲۴۷ هجری (۱۰۵۵ م.) استنساخ کرده.

اما این معنی فقط باقید خاصی درست است، یعنی با این قید که غرض ما از
نسخ «فارسی» تنها نسخی باشد که بخط عربی تحریر شده است. اما اگر ازین قید
بگذریم و آثاری را که از جامعه‌های غیر مسلمان نیز بزبان فارسی بجا مانده است،

در نظر آوریم، آنگاه این معنی صورتی دیگر می پذیرد.

در میان نسخی که از ترکستان چین بدست آمده، قطعات بیشتری از آثار مسیحیان نسطوری دیده میشود که در آکادمی برلین محفوظ است. مهمترین این قطعات که قطعه‌ای از ترجمه فارسی «مزامیر داود» بخط سریانی است اکنون بالغ بر چهل سال است که باهتمام مولر (F. W. K. Müller) انتشار یافته است. هر چند این قطعه تاریخ ندارد، اما در منسوب داشتن آن بسده چهارم هجری (دهم میلادی) کمتر تردید میتوان کرد.

نخستین آثاری که از یهودیان فارسی زبان بخط عبری بجای مانده بمراتب کهن تر است. ازین میان برجسته تر از همه جزئی از نامه‌ایست که سر اورل استاین Sir Aurel Stein در دندان اویایق در نزدیکی ختن بدست آورد. تحریر این قطعه را بقرن دوم هجری (هفتم میلادی) منسوب داشته اند.

اکنون بنظر بعید میرسد که این نامه تا این حد قدمت داشته باشد. ولی سیاق نامه با چند کتیبه کوتاه بخط عبری که در افغانستان یافت شده و خوشبختانه مؤرخ است، یعنی در سال ۱۳۶ هجری (۷۵۲/۳ م) نوشته شده، هم آهنگ است؛ بنا بر این، این کتیبه‌ها که نگارنده در شماره آینده «نشریه مدرسه مطالعات شرقی» (B.S.O.A.S.) از آنها گفتگو خواهم کرد، سه قرن تمام از نسخه حقایق الادویه که ذکر آن گذشت کهن ترست. ضمناً از این کتیبه‌ها برمیآید که زبان فارسی نخستین بار توسط یهودیان ایران بخط سپرده شده و مسلمین ایران فقط نزدیک یک قرن بعد شروع بنوشتن فارسی با حروف عربی کردند.

سرا انجام باید از نسخ مانوی یاد کرد. مولر (F. W. K. Müller) در سال ۱۹۰۴ در ضمن انتشار اولین مجموعه نسبتاً بزرگ از آثار مانوی متذکر شد که در میان نسخی که

۱- این مقاله اکنون انتشار یافته است. رجوع شود به:

«The Inscriptions of Tang - i Azào», BSOAS., XX (1957) - pp 335-342

از تورفان^۱ بدست آمده، چند قطعه بزبان فارسی نیز یافت میشود که طبعاً با خط مخصوص مانویان نوشته شده^۲. مولر دو قطعه ازین قبیل را یاد می کند: یکی قطعه‌ای در باب گاه شماری (قطعه M.150) و دیگر قطعه^۳ مرتبط و مفهوم و در خور توجهی، شامل چهار صفحه تمام از کتابی در باب عقاید دینی (قطعه M.106). هیچیک ازین دو قطعه تا کنون انتشار نیافته است و متأسفانه اخیراً دانسته شد که قطعه بزرگتر (M.106) که هم از لحاظ مطالب و هم از لحاظ زبان اهمیت داشت در آشفته‌گیهای پس از جنگ از میان رفته است. اما من با جستجو در میان اوراق خود بیافتن سوادى از آن موفق شدم که اکنون باید تا حدی جانشین نسخه اصلی محسوب گردد.

مانویان تر کستان از لحاظ ملیت بیشتر «سغدی» بودند، ولی در گذشته غیر از زبان سغدی، زبان فارسی میانه (پهلوی) را نیز که در میان مانویان مقام زبان مقدس مذهبی کسب کرده بود بکار می بردند.

از رقم مؤرخى که در تورفان بدست آمده چنین برمیاید که بهر حال در تورفان حتی در اوایل قرن نهم میلادی (سوم هجری) نیز صورتی از فارسی میانه که چندان خوش عبارت یا استوار نیست بکار میرفته. میان این تاریخ و زمانی که فارسی میانه جای خود را بفارسی دری سپرد است چندان فاصله‌ای نیست، چه زمان این انتقال را بفارسی دری باید در حدود اوایل قرن نهم میلادی (سوم هجری) قرار داد.

این انتقال بی شك با متروك شدن زبان سغدی و بسط زبان فارسی در موطن زبان سغدی مرتبط است^۳، چه مهاجران سغدی که در طول راه تجارتنی که از سغد بچین میرفت بوفور مستقر شده بودند، در مسائل فرهنگی همیشه از سمرقند

۱- واقع در ترکستان چین و از مراکز قدیم مانوی. مقدار زیادی از آثار مانوی از کاوشهای این شهر بدست آمده (م).

۲- این خط خطی مقتبس از خط سریانی است که مانویان آنرا در نوشتن آثار خود بزبانهای مختلف بکار میبردند (م).

۳- مانند سمرقند و بخارا (م).

الهام میگرفتند و اکنون چون در سمرقند زبان فارسی دری رواج یافته بود حتی در تورفان نیز نوشتن بزبان فارسی معمول گردید .

پس از این ملاحظات مقدماتی، اکنون بموضوع اساسی خطابه خود میپردازم. خانم دکتر بویس، از شاگردان سابق من، که تحقیقاتش درباره آثار مانوی بحق ویرا ممتاز ساخته است، در سالهای اخیر بامساعدت محبت آمیز آکادمی برلین توانست فرصتهای متعددی برای مطالعه نسخ اصلی که از تورفان بدست آمده حاصل نماید .

تابستان گذشته، هنگامی که وی باین قصد در برلین بسر میبرد، بعدهای از نسخ خطی دست یافت که ما در لندن هیچ عکسی از آنها نداشتیم. از این نسخ بدستور آکادمی برلین با کمال گشاده دستی عکس برداری شد و از این عکسها نسخه‌های نیز برای من فرستاده شد. وقتی درین آثار تجسس می‌کردم بدو قطعه کوچک برخورددم که هر دو متن منظومی را در برداشت.

مانویان شیوه پسندیده‌ای داشتند که بموجب آن در بسیاری موارد متن اشعار پهلوی یاپارتی را که پدران آنها از ایران همراه آورده بودند از حیث صورت تجزیه می‌کردند: هر بیت را همیشه در دو سطر می‌نوشتند و مکث شعر را (*Zäsur*) بانقطه گذاری و بافاصله نشان میدادند، و میان هر دو بیت يك سطر فاصله می‌گذاشتند.

دو قطعه‌ای که یاد شد از این قبیل بود، ولی نکته خاصی که در آنها بچشم می‌خورد و در حقیقت بکلی تازه بود این بود که زبان این دو قطعه بخلاف معمول پهلوی یاپارتی نبود، بلکه فارسی بود - زبان فارسی که بخط مانوی نوشته شده باشد. این که در میان نسخ تورفان، شعر فارسی - حتی يك بیت - یافت بشود برای من کاملاً تازه بود، و تا آنجا که من اطلاع دارم این نکته را دیگری نیز متذکر نشده بود. محتاج ذکر نیست که پس از آن من این قطعات را مورد دقت خاص قرار دادم. بنظر من چنین رسید که این دو قطعه باید بیک نسخه و یا شاید بیک صفحه از نسخه‌ای متعلق باشند. اما از عکسهائی که برای من فرستاده بودند ممکن نبود این معنی را بروشنی

دریافت، زیرا عکسها را با اندازه‌های مختلف بزرگ کرده بودند. ازین گذشته کاغذاین دو قطعه مختلف بنظر میرسید، و نیز در قطعه کوچکتر چند حرف اوینغوری که کاتبی «قلم انداز» میان سطرها نوشته بود دیده میشد، در حالیکه قطعه بزرگتر از چنین تصرفی خالی بود.

خوشبختانه خانم دکتر بویس در آن هنگام هنوز در برلین بود و من از ایشان خواهش کردم که تحقیق کنند آیا هر دو قطعه بهم مرتبط است یا نه و آیا، چنانکه بنظر من رسیده بود، هر دو قطعه را میتوان باهم ترکیب کرد یا نه.

خوشبختانه این نظر تأیید گردید و معلوم شد که هر دو قطعه بیکدیگر تعلق دارد و بهمین مناسبت اکنون نیز در برلین این دو قطعه در پی هم قرار داده شده است. در اثر وصل دو قطعه، قطعه بزرگتری حاصل شد که حال میشد از آن حصول نتیجه‌ای را امید داشت. بیش از هر چیز ترکیب دو قطعه روشن کردن مضمون آنها را میسر میساخت. البته وقتی میگوئیم قطعه «بزرگتری» این بزرگتری نسبی است و بقیاس قطعات و پاره‌های کوچکی که معمولاً در مطالعه آثار مانوی با آنها بر میخوریم این قطعه بزرگتر است، و گرنه برای دانشمندانی که با تاریخ ادبیات فارسی سروکار دارند و عادت دارند که نسخه‌های قطور در دسترس خود بیابند این قطعه را بصورت کنونیش جز پاره کوچکی که بزحمت مرئی است نمیتوان شمرد. با اینهمه این قطعه ۲۷ بیت ناقص را شامل است - فقط ابیات ناقص - و متأسفانه حتی يك بیت ازین ابیات نیست که همه آن محفوظ مانده باشد. از بیشتر سطور قریب نیمی بجاست و از بعضی قریب سه چهارم.

اهمیت این قطعه در درجه اول در مطلق وجود آنست، چه این قطعه، بنا بر قرائنی که از نسخه آن برمیآید، دیرتر از نیمه اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) نوشته نشده است و بنا بر این «قدیمترین» نسخه شعر فارسی است و باید گفت از کهن ترین نسخ شعر فارسی خیلی هم قدیمتر است.

اما از حیث مضمون نیز این قطعه بهیچوجه خالی از اهمیت نیست: چه این

قطعه محتوی جزئی از روایت منظومی است که موضوع آن داستان معروف «بلوهر و بوداسف» است (این عنوان عنوانی است که در روایت قدیم عربی این داستان بکار رفته است). دریافتن مضمون قطعه دشوار نبود، زیرا با وجود اختصار این دو قطعه، حسن تصادفی نام هر دو قهرمان داستان را بصورت ذیل در آنها محفوظ داشته است:

Bylachr = بلوهر (*Barlaam* در آثار غربی)

Bwdysf = بودیسف (*Josaphat* در آثار غربی)

هم چنین بکمک روایات دیگر ازین داستان تعیین محل دقیق قطعه باسانی میسر گردید: این قطعه شامل گفتگوی اول بلوهر با بودیسف، مطابق با صفحه ۶۹ از «کتاب بلوهر و بوداسف» چاپ بمبئی، و پس از آن بازگشت بلوهر و آغاز گفتگوی دوم است که بلافاصله با سؤال بودیسف از سن بلوهر آغاز میشود و با صفحه ۸۳ از طبع بمبئی مطابق است. از این مقایسه این معنی نیز بدست میاید که منظومه فارسی این داستان اساساً از روایت منشور آن کوتاهتر بوده است.

من فعلاً در این صدد نیستم که در بحث دشوار تاریخ سلسله روایات مختلف این داستان که چنین توسعه و انتشاری یافته است وارد بشوم. پوشیده نیست که در سالهای اخیر تاریخ این روایات موضوع عقاید متباین و بحثهای بسیار تند بوده است. من بخصوص از اینرو میتوانم ازین بحث بگذرم که دوست و همکار من آقای دکتر لانگ (Lang) همین موضوع را در مقاله‌ای که تا چند هفته دیگر در «نشریه مدرسه مطالعات شرقی» انتشار خواهد یافت بتفصیل مورد بحث قرار داده است^۱ و این بحث با توجه بروایت مفصلتری ازین داستان بزبان گرجی که اخیراً بدست افتاده و در روشن ساختن نقل سلسله روایات کمک مهمی می کند بعمل آمده است.

درین باره ممکن است من فقط باین نکته اشاره کنم که تا کنون مکرر این فرض اظهار شده است که سرحلقه سلسله روایات این داستان که اساس هندی و بودائی دارد از میان مانویان برخاسته. این فرض بر اساس قطعه‌ای مانوی بزبان

۱- این مقاله اکنون انتشار یافته بد 407 - 389, pp. 1957, B.S.O.A.S.

ترکی از داستان «چهاربر خورد»^۱ که توسط آلبرت فن لوکوک (Albert von Le Coq) تاکید دارد. مثلاً مولر (F. W. K. Müller) باین نتیجه رسید که داستان بلوهر و بوداسف «اصلی مانوی شاید بزبان سفدی» داشته است. اکنون بدست آمدن روایت تازه‌ای بزبان فارسی که بهر حال از مأخذ مانوی است، میتواند دلیل دیگری برای صحت این فرض بشمار برود.

این معنی بخصوص از آنجا تأیید میشود که صورتی از نام قهرمانان داستان که سابقاً ذکر شد حاکی از آنست که روایت فارسی بر سایر روایات موجود این داستان مقدم است^۲ در عربی نام بلوهر، زاهد خردمند، معمولاً بافتوح باء (بلوهر) Balahvar ضبط شده که در هجای اول باصورت گرجی این اسم «بلهور» (Balahvar) یکسان است. اما در نسخه منظوم فارسی که موضوع بحث ماست این کلمه با کسر باء ضبط شده (Bylwahr = bilauhar) و این تلفظ با ضبط همین اسم در «مختصری» که در شهر «هله» آلمان محفوظ است و نسخه آن متعلق بانجمن شرقشناسی آلمان^۳ است و معمولاً بنام «Auszug Halleschen»^۴ خوانده میشود برابر است. تلفظ باء بلوهر با کسر تلفظ اصلی و تلفظ آن بافتوح اولین مرحله در تحریف این اسم است.

اما خیلی مهمتر نام شاهزاده است که در نسخه منظوم فارسی «بودیف» Bodysf است. اصل هندی این اسم چنانکه مخفی نیست Bodhisattva است. در آسیای مرکزی این اسم که نسبتاً طویل است به بودیف Bōdisaf تبدیل شده است و بر حسب همه قراین ظاهر این تبدیل در منطقه زبان سفدی صورت پذیرفته است. بهر حال در متون سفدی بودائی چندین بار بنام بودیسف Bōdisaf که بصورت

۱- «Vier Begegnungen»

۲- Deutsche Morgenlandische Gesellschaft

۳- آقای پرفسور هینیک در حاشیه نسخه خطابه خود نوشته‌اند «یعنی مختصری که در هله (شهر

آلمانی) محفوظ است و اسمش گویا مختصر هله [است].»

Postys? (پوتیسف) نوشته شده بر میخوریم؛ و نیز این صورت در قطعه ترکی مانوی مذکور که فن لو کوك انتشار داده است و ظاهراً از سغدی ترجمه شده دیده میشود و همین صورت است که در قطعه منظوم فارسی که موضوع بحث ماست نیز آمده است. این ضبط از ضبط قدیم عربی یعنی «بوداسف» (باوا مجهول یا معلوم) بصورت اصلی نزدیکتر است. این بوداسف بعدها در نتیجه اشتباه مختصری، یعنی افزودن نقطه‌های بنقطه باء، به «بوداسف» تحریف شده، و این بوداسف در زبان گرجی بصورت *vodasap* (بوداسب) در آمده و بعدها در روایت یونانی *Iwaxsa* (یواسف) شده و سرانجام در اروپای غربی بصورت *Josaphat* (یوسافات) در آمده است.

صورت‌های مختلف این اسم باید گفت راهنمای خوبی برای روشن کردن تاریخ سلسله روایات است. بوسیله ضبط این اسم میتوان دانست که هر روایتی در کجای این سلسله قرار دارد.

در خاتمه مناسب میدانم مختصراً بموضوع مؤلف این منظومه بپردازم. از نسخه‌ای که در دست است هیچ اطلاع مستقیمی درین باب بر نمیآید. چنانکه پیش از این یاد آور شدم مانویان سغدی شهر تورفان در حدود اواخر قرن سوم هجری (نهم میلادی) با استعمال فارسی دری روی آوردند. اینککه تنها پس از چند ده سالی از میان آنان شاعر فارسی‌زبانی برخاسته باشد که بتواند موضوع پرمایه‌ای را در منظومه‌ای پیرو راند چنان بعید مینماید که کافی است انسان آنرا بعبارت بیاورد تا نامحتمل بودن آن آشکار شود.

طبیعی آنست که تصور کنیم این منظومه در یکی از مراکز زبان سغدی یعنی در سمرقند یا بخارا که در آن هنگام صحنه نخستین دوره شکفتگی ادبیات فارسی بودند بوجود آمده است؛ و سپس به تورفان رسیده و در آنجا آنرا استنساخ کرده‌اند؛ بخصوص که میدانیم در عهد سامانیان در همین سمرقند جامعه درخور توجهی از مانویان وجود داشته است.

اما ضرورت ندارد که حتماً یکتن شاعر مانوی را مؤلف این منظومه بشماریم، چه آثاری که در آنها آئین زاهدان پارسا بعنوان کمال مطلوب بشری نموده شده است.

اختصاص ب‌مذهب معینی ندارد و این عدم اختصاص و عمومیت حاصل اعتقاد و سلوک پیروان مذاهب مختلف است. بنابراین محتمل است که مانویان این منظومه را از شاعری مسلمان اختیار نموده و آنرا از خط عربی بخط مانوی نقل کرده باشند، و این نباید مایه شکفتی شود، چه مانویان دیر زمانی با این داستان، که در این قطعه بصورتی زیبا نگارش یافته، آشنا بودند و آنرا گرامی میداشتند، و نیز در میان مانویان سرقه ادبی از دیر باز بمقام آئین بسیار محترمی ارتقاء یافته بود.

حال اگر در جستجوی شاعر فارسی گوی مسلمانانی که در نیمه اول قرن چهارم هجری (دهم مسیحی) در سمرقند یا بخارا میزیسته بر آئیم - شاعری که بتوان تألیف منظومه مورد بحث را بوی منسوب داشت - شاید اختیار رود کی، بزرگترین شاعر زمان، فرضی جورانه نباشد.

در تأیید این فرض اقلاً دو دلیل مثبت میتوان اقامه کرد: نخست آنکه رود کی چنانکه در ۳۴ پیش ازین مدلل داشته‌است^۱، نه تنها «کلیده و دمنده» را بنظم در آورد، بلکه «سند بادنامه» را نیز منظوم ساخته بود. بی شک میتوان «بلوهر و بودیسف» را سومین منظومه این مجموعه بشمار آورد. در تأیید این نکته میتوان بیاد آورد که شاعر عرب ابان اللاحقی که پیش از رود کی میزیست و بمانویت منسوب بود بهمین نحو این سه داستان را که مجموعه سه گانه مناسبی تشکیل میدهند بنظم در آورد.

دوم آنکه کلیده و دمنده و سند بادنامه رود کی هر دو بیک وزن یعنی در بحر رمل مسدس سروده شده و همین وزن است که در منظومه بلوهر و بودیسف نیز بکار رفته است. نظریه طرز املائی زبان فارسی در خط مانوی که به املائی فارسی میانه متکی است شاید مناسبت اوزان در نظر اول درست روشن نشود، ولی درین باب تردید اساسی نمیتوان داشت.

اگر تمبغات بیشتری، مثلاً بر اساس سبک، ثابت کند که این منظومه را نمیتوان برود کی منسوب داشت، مؤلف آنرا باید بی تردید از معاصران و پیروان رود کی شمرد. آنچه مسلم است نسخه این منظومه در زمان حیات رود کی تحریر شده است.